منوچهرجمالی

گلاویزی ِخردِ انسان با بحرانـها

چرا ما همیشه گرفتار طوفان نوحیم ؟

چرا، گوهر ِیهوه وپدرآسمانی والله ، طوفانساز است

کشتی ِخردانسان را ازاوگرفتند تا درکشتی نوح بنشیند

هلال ماه = ِکشتی = َخرَد

وضع فوق العاده ، بحران ، وضع استثنائی ، انقلاب، چهره های گوناگون ِ« طوفان » هستند

چرا کشتیهای خرد انسانها، در طوفان ، غرق میشوند وچرا ، کشتی نوح ، غم غرقشدن ندارد ؟

« هرکه با نوح نشیند، چه غم ازطوفانش »

درآغاز شاهنامه ، پس از گفتار در آفرینش عالم و آفرینش آدم و آفرینش آفتاب و ماه ، ستایش پیغمبر میآید . دراینجاست که تصویر زندگی بشردرجهان ، به شکل زندگی در« دریای طوفانی »، طرح میگردد . زندگی در دنیا ، زندگی دردریای پرازتندباد وپراز امواج است که همه، بدون استثناء درآن غرق خواهندشد . زیستن تا زمان غرقشدن، درکشتی ، امکان دارد. درواقع ، درگیتی ، زمینی نیست که بتوان روی آن پایدار زیست . دراین دریا که کل جهان را فراگرفته است ، همه غرق میشوند ، و ناخدائی که انسان را نجات بدهد، نیست . درحقیقت درچنین جهانی که سراسرش را دریا پوشانیده ، ساحلی نیست . فقط خردمند ی مانند فردوسی ،

دریکی ازاین کشتیهاکه عروسگونه است،دویارباوفا دارد که اگرهم غرق بشود ، با آنها خواهد بود(با آنها غرق خواهدشد) . این اندیشه ،البته از« جهان بینی زروانگرائی»دوره ساسانی برآمده است ویک اندیشه اسلامی نیست .هرچند اغلب خوانندگان ، دردید نخست ، آنرا با « تصویر کشتی نوح » که در ذهن دارند، میخوانند، ولی اگربا دقت،این چند بیت خوانده شود ، تصویرکشتی نوح ، مورد نظر نیست. دراین ابیات ، اندیشه« منجی و ناخدا ی کشتی که با رهبری خدا ، کشتی را به کرانه نجات میرساند » ، نیست ، که محور داستان کشتی نوح ، درتورات ودر قرآنست .

حکیم این جهان را چو دریا نهاد   برانگیخته موج ازو، تند باد
چو هفتادکشتی بروساخته   همه بادبان ها برافراخته
یکی پهن کشتی، بسان عروس   بیاراسته هم چو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی   همان اهل بیت نبی و وصی
خردمند کز دور دریا بدید   کرانه نه پیدا وبُن نا پدید
بدانست کو موج خواهد زدن   کس ازغرق،بیرون نخواهد شدن
بدل گفت **اگربا نبی و وصی   شوم غرقه** ، دارم دویار وفی

دراین اشعا، مذاهب گوناگون،همه، کشتیهای روان دراین دریایند، و تنها یک کشتی منحصربه فرد، نیست. اندیشه « منجی » فقط با یک کشتی وبایک نجات دهنده،گره خورده است. نشستن درکشتی،برای«نجات ازدریاوازطوفان نیست».سراسرجهان،دریاوطوفانست،ودرجهان نیز،ساحل نجاتی،وکشتی نجاتی نیست.سراسرجهان، دریای پرازتند باداست ، و زمینی که کسی درکرانه اش لنگر بیندازد و ازآن پیاده شود ، نیست.ازاینگذشته، سخنی ازاین نمیرود که هیچکدام ازاین کشتیها، ازطوفان ، ایمن خواهند ماند، بلکه یقین بدان هست که دراین دریا ، طوفان خواهد شد، و « کس ازغرق، بیرون نخواهد شدن » .این همان اندیشه ایست که حافظ، بگونه ای دیگر، گفته است که:

جنگ هفتا و دوملت، همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند

اغلب خوانندگان و پژوهشگران شاهنامه ، این ابیات را با همان تصویر طوفان نوح اسلامی که در ذهنشان جا افتاده ، میخوانند، ونا آگاهبودانه ، درهمان راستا ، آنرا میفهمند ، و به پیآیندهای غلط میرسند . ولی درست محتوای این اشعار، با تصویر کشتی نوح درادیان ابراهیمی ، تفاوت کلی دارد . اندیشه ای که درطوفان نوح بیان میشود، اینست که دریای پرآشوب و طوفانی زندگی ، نیاز به کشتی دارد ، که خدا، ناخدای حقیقی اش باشد ، تا بتواند سرنشینان آنرا به ساحل رستگاری برساند . ازاینگذشته ، دریای نوح ، دریائیست که ازخشم، ناگهان بطورموقت وگذرا برمیخیزد ، و درپایان، این طوفان، وقتی علت خشمگین شدن را برطرف ساخت ، فرومی نشیند .علت خشم ناگهانی، ایمان نیاوردن اغلب مردم جهان به « نخستین پیامبری که ازمردمان ایمان میخواهد ، ووقتی الاه ، ریشه بی ایمانان را به کلی ازجا َ کند، وفقط موءمنان باقی ماندند ، طوفان نیز بپایان میرسد. بی ایمانی انسانها ، الاه را خشمگین میسازد، و تا جان بی ایمانان را نگیرد ، خشمش فرو نمی نشیند .ولی در اشعارشاهنامه که دربالا آورده شد ، جهان، «همیشه» بخودی خود ، دریای طوفانیست، و مسئله ، مسئله « غضبناک شدن یکباره خدانیست » . دراین صورت ، باید پذیرفت که الاه ، همیشه غضبناکست و هیچگاه غضبش فرو نمی نشیند. به عبارت دیگر، مردمان همیشه « بی ایمان » میمانند . خدا ، از همان آغاز،جهان زندگی را برای همیشه،جهان طوفانی خلق میکند، وهمیشه آنرا دریای طوفانی نگاه خواهد داشت ، وجهان ، دریای بی ساحلست . این تصویر البته به تصویر خدائی میکشد ، که طبق خرد و حکمتی رفتار نمیکند ، و درست ، زروانیان ، چنین تصویری از زمان داشتند ، که در شاهنامه ، و به ویژه در دوره ساسانیان ، باز تابیده شده است . ولی الاهان ابراهیمی ، خشم و غضبشان ، از روی حکمت است و درحکمت، میتوانند ، شرّ را برای رسیدن به غایت خیر ، بکار ببرند . البته نزد ایرانیان، خشم ، نمیتوانست گوهر خدائی باشد ، و حکمت (بکاربردن آلت شرّ برای غایت خیر هم) ، برضد فلسفه « راستی » ایران بود. تنها

راه چاره ، پیدایش خدای زمانی بود که خرد نداشت ! یا اگر داشت ، طبق خرد ، کار نمیکرد . زمان ، سلسله ای از رویدادها و کارهائی بود که هیچ منطقی درآن نبود . به عبارت دیگر، برهه های زمان ، ازهم بریده بودند . در روند زمان ، خرد، نمیتوانست روان شود تا همه این برهه ها را به هم بپیوندد .
چنانچه دیده خواهد شد ، تصویر « کشتی، وکشتی که زندگی درآن بی گزند میماند »، به تصویر ِ « **هلال ماه** » باز میگردد، که اینهمانی با « **خرد** » داشته است . چنانچه انسان درشاهنامه به شکل **درخت سرو** نموده میشود ، که در فرازش ، ماه یا هلال ماه است. ازسوی دیگر، هلا ل ماه ، زهدانی بود که تخمهای همه زندگان ، درآن ، ایمن از گزند بودند . پیوند این دوتصویر باهم ، این اندیشه بود که **خرد انسانی ، این خویشکاری را دارد که جان را از هرگزندی ، دور میدارد** ، و بهمن ، که اصل خرد است ، **اصل ضدخشم**(ضد قهرو خشم وخشونت وآزار ، یعنی ضد طوفان) است . نشستن درکشتی نوح ، بیان « ناتوانی خرد انسان در دریای طوفانزده زندگی » است . خرد انسان ، دیگر نقش کشتی را بازی نمیکند . بریدگی یا تهیگی ، علت آن میشود که خردهای انسانها، نمیتواند درهلال ماه ، به هم بپیوندند ، و باهم یک کشتی بسازند . وقتی خرد انسانها نتوانند به هم به پیوندند ، آنگاه همه درخطرند. درفرهنگ ایران ، ماه و خورشیدی که از ماه ، هرروز میزائید ، مجموعه همه خردها یا چشم ها بود . درواقع ، هلال ماه ، خرد ی بود که از پیوند یافتن همه خردها بدست میآمد و این خرد اجتماعی و همگانی ، کشتی ای بود که نشستن درآن ، هر گزندی را از اجتماع دور میداشت . ازهمین تصویر، ولی در سوی وارونه سوء استفاده شده بود .
کشتی نوح ، براین اندیشه بنیادی استواراست که ، زیستن در اجتماع و درجهان، با خطرات و بحرانها و اضطرابات روبروست ، و زندگی کردن ، نیا ز به « کشتی ایمان وبینش ایمانی » دارد، که خدا ، ناخدا و منجی حقیقی آنست ، که کشتی را در طوفانها راهبری میکند.هیچکس با « خرد وبینش برخاسته ازخردخودش »

نمیتواند دراین طوفانها ، جان بسلامت ببرد . این بینش خدائیست که میتواند کشتی را درطوفان راهبری کند . مجموعه خردهای انسانها درهمامندیشی باهم ، کارسازنیست . مجموعه خردهای انسانها باهم ، نقش « اصل خرد یا خدای خرد » را بازی میکرد. خرد اجتماعی ، نقش نجات دهنده زندگی از خطرات را داشت و دراینجا ، خدا از اجتماع ، بریده نبود ، بلکه خردِ کل ، یا خدا ، پیوند یابی خرد همه انسانها به هم بود . ولی کشتی نوح ، تصویریست که میان خدا و خرد انسانها ، تهیگی و پارگی ایجاد میکند . « ایمان به بینش الاه » ، جانشین « یافتن شیوه همآهنگسازی خرد ها در هماندیشی باهم » میگردد .

هرکه با نوح نشیند ، چه غم از طوفانش

طوفان درعربی، دارای این معانیست : مرگ شتاب و سریع ، مُردن، کُشتن، سختی و تاریکی شب، و بقول منتهی الارب: طوفان ، هرچیزست که بسیار و غالب میباشد و همه را فرامیگیرد ، یا هرچیز بسیار، که احاطه کند تمام جماعت را. البته معنای اولش آنست که آب بسیار که همه را بپوشد یا سیل یا آب که از زمین برایدوهمه را غرق کند. درهرحال این تصویر از زندگی اجتماعی دردنیا ، نشان میدهد که ما **همیشه**، درطوفان، زندگی میکنیم . بقول شیخ عطار:

روزوشب برخشک ، کشتی رانده ام

گرچه دایم ، غرق طوفان می زیم

زندگی، **« همیشه »** ، **وضع استثنائی و اضطراری دارد** ، و طبعا قوانین عادی ومعمولی ، در اضطرار و تنگی و بحران، کاربردی ندارد . خرد ورزی فردی انسانی که با اتفاقات عادی و معمولی وتکراری کار دارد، رویارو با این طوفان سهمناک ، چاره گرنیست ، ونیاز به « کشتی ایمان به آموزه الهی برای همه موءمنان » هست . در **تفکر بودا**، چنین دریائی که سراسر مسیر زندگانی را فرا گرفته باشد ، نیست ، بلکه درمسیر زندگانی ، رودخانه پرازموجی پیش میآید ، که با « زورق دین » باید ازآن گذشت . تصویر کشتی و زورق، فقط نقش موقت، درمسیر زندگی

بازی میکند. اینست که **زورق دین، پس از عبور ازاین رودخانه ، دیگر، بکار نمی آید**. و باید آنرا پس ازعبور، ترک کرد، و ازآن گذشت. وفاداری به زورقی که مرا از رودخانه نجات داده است ، این نیست که ماپس ازعبورزرودخانه،آن زورق راهمه عمردرسراسر راه، به دوش بکشیم .**« دین » از دید بودا، زورقیست که برای مرحله ای کوتاه درمسیر زندگی، بکارمیآید**.مسئله زندگانی، مسئله نجات ازچنین دریای فراگیر، یا زیستن همیشه در دریا نیست .

مسئله ادیان نوری ، آنست که زندگی ، همیشه، وضع استثنائی و اضطراری دارد ، و طبعا قوانین عادی و معمولی و خرد ورزی فردی انسانی که از تکرار عادیات ، و آزمایش عادیات ، بینش خود را فراهم میآورد ، دراضطرار و تنگی و بحران ، کاربردی ندارد، وغرق شدن، رویدادی حتمیست . طوفان و بحران و انقلاب و تنگی ، چنانچه پنداشته میشود ، حالات و اوضاع فوق العاده و استثنائی و موقتی نیستند ، بلکه درست ، آرامش و آشتی و « آنچه ما حالت عادی مینامیم »، حالات غیرعادی و استثنائی و گهگاهی هستند . زندگی در دنیا ، همیشه طوفانی و بحرانی است ، یا آمدن طوفان و بحران ، ناگهانی و غیرمنتظره است، ولی همیشه باید ازآن «اندیشید» وهمیشه باید چشم براه آن بود . زندگی ، همیشه منتظر بحران و وضع فوق العاده و انقلاب و نا آرامیست .**اندیشیدن ، ازترسیدن، جدا نیست** .**انسان، همیشه درترس ، میاندیشد . ازاینرو ، اندیشیدن ، نمیتواند رفع ترس را بکند . نجات از ترس ، نجات از اندیشیدن هم هست . انسان ، موقعی ، هم از ترس ، و هم از اندیشیدن ، نجات می یابد ، که درکشتی ایمان (کشتی نوح) بنشیند** . ادیان ابراهیمی ، برپایه این اندیشه بنیادی وشیوه اندیشیدن (اندیشیدن ، اندیشیدن ازترس ودرترس است) ، بنا شده اند .اینست که داستان طوفان نوح ، داستانِ « حادثه ای یکباره در هزاره ها پیش » نیست ، بلکه بیان « روزمره بودن طوفان » است ، و کاربرد این اندیشه آنست که مردمان ، نیاز به کشتی دارند ، که ناخدائی ، با بینشی فوق العاده

داشته باشد ، وانسانها، به خرد خود ، اطمینان نکنند (درکشتی خرد خود ننشینند) . خرد آنها برای آنست که نیاز به کشتی دارند و چگونه و ازکه باید بلیط ورود به این کشتی را خرید و به موقع درکشتی نشست . البته پیشفرض این کشتی ، انست که اجتماع باید طوفانی باشد، یا مردمان همیشه از آمدن طوفان بترسند ، تا ایمان به این ناخدا و بینشش ، بکار آید . اینست که باید عملا بشیوه ای که ممکنست ، همیشه طوفان ایجاد کرد ، یا همه را همیشه از آمدن طوفان ترسانید ، تا این کشتی و کشتیبان، مهارت و توانائی و بینش خود را نشان بدهند.ازاین رو، **داستان طوفان نوح درقرآن و تورات، اهمیت بنیادی درزندگی دارند، وهمیشه مسئله روزند** . تاءمل ژرف دراین داستان ، که به نظر بسیاری ، تصویری کودکانه میباشد، مارا متوجه خطرهائی که درآن نهفته اند میکند . مسئله ، تنها **برگزیده شدن** برای نشستن در کشتی نجات نیست ، بلکه مسئله ازسوی دیگر، مغضوب شدن و نفرین شدن و به هلاک سپرده شدنِ کسانیست که ازنشستن درچنین کشتی سرباز میزنند . الله درقرآن ، به خواست نوح ، طوفان را میفرستد، تا سراسرجهان را که به او ایمان نیاورده اند ، نابود سازد. **کشتی نجات ، فقط برای دادن حق زیستن به عده ناچیزی از موءمنانست**. آنکه ایمان نیاورد، حق به زیستن ندارد . و این برای کسیکه ریشه درفرهنگ ایران داشت، ناپذیرفتنی بود . چون ، « مهر» ، معنائی جز « مهر به جان، ومهر به **جانان= سراسر جانها** » نداشت . خدا درفرهنگ ایران ، مجموعه همه جانها (= جانان) بود، و **مهربه خدا ، مهرورزی به همه جانها بود** . ازاین رو، **شیخ فرید الدین عطار**، با دیده ای انتقادی به این « اندیشه نهفته در طوفان در قرآن » نگریسته است، که درواقع ، ضربه سهمناکی به کل شریعت اسلام میزند . شیخ فریدالدین عطارنیشابوری در **مصیبت نامه** ، داستانی از نوح ،« پس از طوفان» میآورد ، که نقدی بسیار ژرف از اندیشه بنیادی است که در قرآن ، در داستان نوح گنجانیده شده است. داستان نوح در قرآن، تفاوت با داستان نوح در تورات دارد .عطار، نقدی غیر مستقیم از داستان نوح درقرآن میکند که

بنیاد « شریعت اسلام » را زیر سئوال میبرد . اندیشه ای که دراین داستان، به عبارت میآید آنست که : **فقط کسیکه ایمان به الله و رسولش دارد ، حق به زیستن دارد . وهرکسی که ایمان به الله و رسولش ندارد ، حقانیت به زیستن را درگیتی از دست میدهد . این اندیشهِ « اولویت ایمان ، بر زندگی یا جان وخرد است » که متضاد با فرهنگ ایران بود** . طبعا برای زیستن دردنیا ، باید دراین کشتی ، زیست، و طبعا باید به بینش و توانائی رهبر و منجی و ناخدای کشتی، ایمان داشت، و خود و**خرد خودرا** تمام عیار، به بینش ناخدا سپرد ، و بسراغ اندیشیدن خود برای نجات دادن خود با خرد خود نرفت . کسیکه دراین کشتی نرود، یا بسخنی دیگر، موءمن نباشد ، زندگیش طعمه تندبادوامواج ونیستی وخشم سهمناک الاه خواهدشد . **این داستان نوح ، هم درتورات و هم درقرآن ، درست برضد « اندیشه مقدس بودن جان و زندگی، وبرضد ِ اولویت جان وخرد، بر ایمان » است** . البته اصل مقدس بودن زندگی در گیتی ، بنیاد سکولاریته است . زندگی کردن در گیتی و درزمان ، گزندناپذیراست . هیچکسی و هیچ قدرتی و هیچ خدائی ، با هیچ بهانه و دلیلی ، حق ندارد گزندی به زندگی وخرد انسان برساند. با این استدلال که انسان، چون مفسد وشریرو تباهکاراست ، یا چون خرد خودرا سرچشمه حل مسائل زندگی اجتماعی میداند وبه کار میگرد ، پس باید جامعه انسانی را یکجا ازبین برد ، بر**ضد اصل قداست جان**، وبرضدِ **اصل اولویت جان وخرد ، برایمان** است . خرد درفرهنگ ایران، چشم جانست و ازجان وزندگی ، زاده شده است و به همان اندازه مقدسست که جان و زندگی . از همین مقدمه کوتاه ، میتوان دید که **درست مسئله طوفان نوح ، با فرهنگ ایران روبرومیشود، وراه چاره ای جز این ندارد که ، فرهنگ ایران را نابودسسازد، یا مسخ و تحریف ومخدوش سازد، یا بنام کفروشرک والحاد ، سرکوب کند** . فرهنگ ایران ، دربرابر اِلاهان و شرایع وآموزه هائی که زندگی وخرد رامقدس نمیشمارند، وآنرااولویت برهرگونه ایمانی نمیدهند،میایستد وپایداری میکند.اینکه طوفان نوح درقرآن، با

منش وگوهر فرهنگی مردمان ایران درتنش بود،درهمین داستان عطار، نمودارمیگردد . عطار میگوید :

نوح پیغمبر، چو از کفّار رَست   با چهل تن کرد برکوهی نشست
بودیک تن ازآن چهل ، کوزه گر برگشاداویک دکان، پرکوزه در
جبرئیل آمد که میگوید خدای: بشکنش این کوزه ها، ای رهنمای
نوح گفتش:آن همه نتوان شکست   کین به صدخون دلش آمد بدست
گرچه کوزه بشکنی،ِگل بشکند   درحقیقت مرد را دل بشکند
بازجبریل آمد و دادش پیام   گفت میگوید خداوندت سلام
پس چنین میگوید او، کای نیکبخت
گرشکست کوزه ای چندست سخت
ای بسی زان سخت تر درکل باب   کزدعائی خلق را دادی به آب
همتی را برهمه بگماشتی   لاتذر گفتی و کس نگذاشتی

درسوره نوح میآید که « وقال نوح لاتذرعلی الارض من الکافرین دیارا – نوح گفت هیچکسی از کفار را برروی زمین باقی مگذار.

یک جهان آدمی کشتن رواست ؟
خود دلت میداد ای شیخ کبار   زان همه مردم برآوردن دمار
کزپی آن بندگان بی قرار   لطف ما چندان همی بگریست زار
کاین زمانش درگرفت ازگریه چشم
تو مرو ازکوزه ای چندین به خشم

دراینجا ، **عطار**، نوک تیز انتقادِ بظاهر بسیارنرم را، بسوی نوح که پیامبر الله درقرآنست، میگیرد. درظاهربه طرفداری الله برمیخیزد، و به رسولش نوح میتازد، ولی **در باطن ، این خود تصویر« الله » است که مورد انتقاد قرارمیگیرد** . درظاهر این الله است که نوح راسرزنش میکند، که این تو بودی که ازمن خواستی ، احدی ازکفار یا بی ایمانان را درگیتی زنده باقی نگذارم ، و همه را معدوم سازم .این توبودی که مرابا دعایت، مجبورو وادارکردی دست به این کشتار بشریت و کل حیوانات بزنم ! من که تسلیم این دعا وخواهش تو شدم،اکنون براین کار میگریم. توکه حاضرنیستی به یک کوزه گر،بگوئی، کوزه هایش را بشکند، وازچنین خواستی، خشمگین میشوی ، چگونه بدلت آمد که ازمن ، که همه

بشریت وجانوران با مهرخود آفریده ام ، و دوست میداشته ام ، نابود سازم . البته **این تصویر ازخدا، که عطار دارد ، الله اسلام و یهوهِ یهودیت و پدرآسمانی مسیحیت نیست . این تصویر، تصویر خدای ایرانست ، که هنوز در ذهنش زنده مانده است** . البته تصویر خدای ایرانی ، که « اصل مهر به جانها درگیتی ، و خودِ همه جانهاست » ، کُشتن و آزردن جان را نمی پسندد ، ولو آنکه پیامبروفرستاده اش نیزازاو، چنین خواهشی کند. اجابت چنین دعائی ، عمل کردن برضد گوهرخودش هست که جانان و مهر به همه جانهاست . حتا خودش ، حق ندارد که آزردن جانی را بپسندد ، چه رسد به آنکه برای ارضاء خاطر فرستاده اش که باید همین اصل را ترویج کند و ارج بنهد ، برضد گوهرخودش که « مهر به همه جانها بدون استثناء است » ، دعای اورا اجابت کند .

ازاین استدلال، مشخص میشود که عطار، به در، میگوید که دیوار،بشنود. عطاراز زبان خدا ، نوح را در ظاهر، سرزنش و ملامت میکند ، ولی درحقیقت ، تصویر چنین الاه را به کلی، طرد و رد میکند. همین سرزنش شدید نوح یاسرزنش پیامبران دیگر ابراهیمی بطورکلی که در آثارش میآید ، و «اندیشه بینش ایمانی ، که عده ای رابرمیگزیند، وبدانها حق انحصاری زیستن دراجتماع میدهد، و مابقی راکه کفارهستند، مستحق نابودی میشمارد»، چیزی جز نفی وانکارخودِ الله ویهوه و پدرآسمانی نیست.

هرچند عطار، رسول الله را که نوح باشد ، با الله ، اینهمانی نمیدهد ، بلکه چنین وانمود میکند که نوح ، نه تنها کاری سرخود کرده است که همآهنگ با خواست خدا نبوده است، بلکه خواهشی برضد خواست گوهری خدا بوده است ، ولی در این ادیان ، فرستاده و رسول و مظهرالاه ، پیام آورامین ِ الاه است ، و فقط، مسئول ابلاغ امرو نهی این الاه ، به مردمانست . البته **درفرهنگ ایران ، خدا ، تبدیل به گیتی ، یعنی تبدیل به همه جانها میشود، و مردمان ، باهم ، خوشه ای هستند ، که خدا نام دارد (خدا= خوشه مردمان = جامعه)** . بنا براین ، پدیده واسطه و رسول و نبی و حجت و مظهرو ... درفرهنگ ایران ، معنائی ندارد . این تصویر

خدای ایران ، نه تنها در عرفان، خود را در اصطلاحات اسلامی ، به عبارت آورد ، بلکه در ضمیر ایرانیان، این تصویر خدا زنده باقی ماند . **چنانچه « الله » نتوانست جای واژه « خدا » را بگیرد.**

اینست که عرفا و ایرانیان ، نا خود آگاه ، همیشه « با تساوی نا مساوی خدا با الله » کار دارند . آنها ، همشه درتلاشند ، تصویرخدای ایران را ، جانشین تصویر الله سازند ، ولی الله ای که نقاب خدا را به چهره میزند ، همان الله ، باقی میماند . این گلاویزی و تنش و کشمکش میان خدا و الله ، در ضمیر هرایرانی ، بدون وقفه ، روی میدهد . تصویر خدائی که ازفرهنگ ایران درایرانی ، هزاره ها تراویده ، و همیشه درضمیرش حاضر و زنده است ، نمیتواند الله ای را که درسطح آگاهبود او ، حکومت میکند ، تاب بیاورد، وهمیشه به او ، « کرشمه حسن » میآموزد . کشمکش و تنش این دوتصویر، در داستانهای گوناگونی از عطار و مولوی (مثلا موسی و شبان در مثنوی) چهره به خود میگیرند .

پایان بخش یکم